

چند خرده روایت پسرانه از زندگی بنیان گذار اورژانس مشهد

می کرد تجربیات کشاورزی دیگران را یا تجربیات ساخت و ساز را بگیرد و اینجا پیاده کند. مادر هم در همه این مدت بدون هیچ گله و شکایتی تمام این بود و نبوده را می پذیرفت.

مادر من زمین های بسیار زیادی داشت که بخشی از آن ها را به اداره فرهنگیان یا همان سازمان آموزش و پرورش بخشیده بود. کاری که حاج حسین ملک هم انجام داده بود. پولدار معروف مشهدی که زمین های زیادی را وقف آن سازمان کرده بود. مادرم بخشی دیگر از آن زمین ها را در اختیار پدرم قرار داد تا صرف کارهای عام المنفعه بکند. زمین هایی که هر کدام بودند در خیابان احمد آباد، محتشمی، بابک، وکیل آباد و فارغ التحصیلان، میلیاردها تومان قیمتش بود. به پدر می گفت: فدای سرت سلامتی باشه، چیز دیگه ای لازم نداریم.

پدر شعر می گفت و مادر می نوشت

ساکت تخلص پدر بزرگم در شعر بود. پدر طبع روانی در شعر داشت. آهنگی ساخته بودم می خواستم پدر شعر بگوید برای نوروز. همان موقعی بود که پدرم چشمش مشکل داشت. یاد می آید شب موقع خواب مادرم سر ذوقش می آورد تا آن شعر را بگوید. پدر تکه تکه می گفت و مادر می نوشت. بعد آن شعر را ضبط کردیم و برای نوروز پخش شد.

توی ۸۴ سالگی در مسابقه دواول شد

پدر هم مثل مادر سالم بود. فقط یک هفته ای یک لخته توی خونس بود و همین بهانه شد تا در سن ۸۴ سالگی فوت کند. یک هفته قبلش رفته بودیم تهران. به استاد شفیعی کدکنی سر زدیم. استاد شفیعی کدکنی از دوستان نزدیکش بود. همان زمان در یکی از پاساژهای بزرگ کفش مسابقه دو گذاشته بودند. پدرم شرکت کرده بود و اول شده بود که یک جفت کفش نایک جایزه اش بود. کفش را همه جامی پوشید و می گفت اول شدم. تا این حد سالم و سلامت بود.

پدر مبدع و بنیانگذار سازمان اورژانس در مشهد بود. او اورژانس و سرویس دهی رایگان دارو را راه انداخته بود. طرح سرویس دهی رایگان دارو به گونه ای بود که اگر کسی نسخه ای داشت و نسخه اش را پای تلفن می توانست برای دکتر بخواند، مریض بدون مراجعه به داروخانه می توانست با تأیید دکتر دارو را تحویل بگیرد. دارو برایش فرستاده می شد. در آنجا یک ماشین و راننده اختصاصی داشتیم که دارو را می برد و تحویل بیمار می داد.

با مطالعه کشاورز نمونه شد

یکی از کارهایی که پدرم در اواخر زندگی اش کرد، پدر بزرگم از ملاکین بزرگ جلگه ها و ده های زیادی بود که امروزه به اسم احمد آباد جلگه رخ معروف است. بعد از فوت پدر بزرگم یک بخش از آن ها بین بچه ها تقسیم شد و یک بخش دست پدرم بود که با فوت عمویم بالاتکلیف ماند. پدر خودش را از کار داروخانه بازنشسته کرده بود و با اینکه هیچ اطلاعی از کشاورزی نداشت با مطالعه کتاب های کشاورزی و سرکشی به دانشکده کشاورزی مشهد و رفع اشکال از استادان، تبدیل به کشاورزی بسیار نمونه شد در سال های بین ۷۰ و ۸۰ شد. او با استفاده از همین زمین ها کشاورزی بسیار سنتی و پر ضرر و عقب افتاده آن ناحیه را مکانیزه کرد. برای تجمیع زمین ها زحمات زیادی کشید. شرکت تعاونی روستایی راه انداخت و کشاورزان را متحد کرد که در کنار هم کار کنند. نتیجه این تلاش ها هم خیلی خوب بود. پدر بعد از چند سال مقام اول در کشت زعفران و کشت های دیگر را به دست آورد و جایزه یورو ۲۰۰۹ را در کشاورزی از آن خود کرد.

پدر همین طوری هر جامی رفت سعی می کرد آن کار را به بهترین شکل انجام دهد و به فکر منافع تمام جمعی بود که در یک کاری گرد هم آورده بودند. فکر می کرد اگر مجموعه ای بهتر و سلامت زندگی کنند به نفع همه خواهد بود. در تمام سفرهایی که به کشورهای دیگر داشت سعی



...ادامه از صفحه ۵۴

پدر من ایده های زیادی داشت و کارهای زیادی انجام می داد. آن موقع خیلی کوچک بودم که پدرم رئیس صنف داروسازان و داروخانه داران بود. بعد از انقلاب اولین رئیس شورای شهر مشهد شد. او خدمات زیادی برای هم وطنانش انجام می داد.

در ماجرای سیلی که سال ۱۳۵۵ قوچان را فراگرفت، پدر من جزو اولین کسانی بود که کمک های نقدی و غیر نقدی بسیار زیادی را به آنجا برد. خودشان ماشین گرفته بودند و کمک ها را به قوچان بردند. در یکی از سفرهایشان به قوچان مرا همراه خودش برد. خیلی کوچک بودم اما چیزهایی از خرابی های قوچان یاد می آید. همین طور کمک رسانی که به آن ها می شد.

این ها حرف های استاد کیوان ساکت در باره پدرش است. نمی شود که فرزند خانواده ای بود و همه موفقیت ها را امیدیون مادر آن خانواده بود. سطرهای زیر حرف ها و خاطرات استاد تار نواز مشهدی است از مردی خوش پوش و منظم که در هر جایی پامی گذاشت، می خواست آنجا را آباد کند...

هر شب برایم یکی از داستان های شاهنامه را می خواند

پدر لیسانس ادبیات انگلیسی و ادبیات فرانسه داشت. شعر می گفت و بسیار مسلط به شعر، تاریخ و ادبیات ایران و همین طور ادبیات عرب بود. از این سمت که مادر ما را به نقاشی و هنر و موسیقی تشویق می کرد پدر شب ها مرا کنار خودش می خواباند و یکی از داستان های شاهنامه را می خواند و برایم معنا می کرد. صبح آن شب می رفتم و با هیجان بسیار داستان را برای هم کلاسی هایم تعریف می کردم. پدر و مادر دو تا شخصیت اینطوری بودند.

موسس اورژانس مشهد بود

پدر یکی از بزرگترین داروخانه های ایران را تأسیس کرده بود. داروخانه ای بسیار مدرن و بزرگ که کنار پمپ بنزین احمد آباد و روبروی بیمارستان قائم قرار داشت. آن داروخانه الان خراب شده است.

